

بررسی اوضاع سیاسی سیستان در عصر امویان

فرح طالب بیگی^۱

لیلا نریمان فرد^۲

چکیده

سیستان در شرق ایران یکی از ایالات بسیار مهم و یکی از چهار بخش اصلی کشور در سده پایانی حکومت ساسانی به شمار میرفت. این ناحیه آخرین پایگاه امید شاهزادگان ساسانی برای تجدید حکومتشان بعد از حمله اعراب بود که گذشته از اهمیت سیاسی اش، سرزمین داستان های حماسی و اساطیری ساسانی و مهد آیین زرتشتی نیز بشمار می آمد؛ با حمله اعراب و ورود اسلام تحولات عمیقی در این ناحیه پدید آمد، که می توان به ایستادگی و شورش چند باره اهالی سیستان در برابر سپاهیان عرب تغییر ساختار اجتماعی در نتیجه تضعیف خاندان های عهد ساسانی، استقرار گروه ها و قبایل عرب مسلمان و تبدیل سیستان به پایگاه گروه های مخالف و شورشی مانند: خوارج، مطّوعه، عیاران و قیام ابن اشعث اشاره کرد. سیستان به دلیل ویژگی های خاص جغرافیایی خود، به ویژه دوری از خلافت، نه تنها زمینه استقرار گروه های پیش گفته را فراهم نمود، بلکه بعدها بستر شکل گیری حکومت صفاریان نیز گردید. از این رو در این پژوهش سعی شده تا به بررسی اوضاع سیاسی سیستان در قرون نخستین اسلامی پرداخته شود.

کلید واژگان: سیستان، خلافت اموی، فاتحان سیستان، حاکمان سیستان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

^۱ دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه آزاد اسلامی واحد محلات. محلات - ایران

^۲ دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه آزاد اسلامی واحد محلات. محلات - ایران.

مقدمه

موضوع این مقاله بررسی اوضاع سیاسی سیستان در عصر اموی می باشد و این موضوع می تواند در برگزیده نکات مهمی از اوضاع سیاسی سیستان در دوره اسلامی باشد؛ زیرا سیستانی که اکنون گوشه ای از ایران آرام، جای گرفته است، روزگاری منطقه ای بس مهم، با تحولات و رویدادهای بزرگ همراه بوده است. در دوران اسلامی به دلیل دوری از مراکز خلافت در عصر اموی، جایگاه بسیار مهمی برای پناه دادن شورشیان و ناراضیان از حکومت وقت بود. علاوه بر همه این موارد، سیستان محل تلاقی اندیشه های زرتشتی و اسلامی و تأثیر جامعه ساسانی و اسلامی بر یکدیگر بود. از این رو اهمیت پژوهش در بررسی اوضاع سیستان در این فاصله زمانی از این جهت است که این منطقه در طول تاریخ طولانی خود، تحولات متعددی را پشت سر گذاشته است. سیستان مرکز اصلی پرورش باورهای دینی و عقاید اسلامی خوارج در ایران دوره اسلامی است، از سوی دیگر شهر زرنج (زرنگ) در دوره بعد از حمله اعراب نیز به دلیل موقعیت سوق الجیشی اش جزء نواحی مهم و پر آشوب به شمار می رفت. نظر به اهمیت و جایگاه سیستان در روایات اسلامی و نقشی که این ایالت در تحولات سیاسی ایران اسلامی ایفا کرده، این پژوهش بر آن است تا به این مسئله بپردازد که در اوایل دوران اسلامی تا پایان عصر اول اموی، اوضاع سیاسی سیستان چگونه بود؟ برای بررسی این مسئله و پاسخ آن ابتدا بایستی به پرسش اصلی این پژوهش بپردازیم: فتح سیستان و ورود اعراب و دین اسلام چه دگرگونی هایی در ساختار سیاسی سیستان به وجود آورد؟ در پاسخ به این پرسش باید اشاره نمود که نظر به تغییر نظام سیاسی ایران و انتقال قدرت به اعراب جامعه ی ایران نیز دچار تحولات عمده ای گردید. مهم ترین تحول در این گذار ورود اعراب و دین اسلام به ایران و بر هم خوردن ساختارهای اجتماعی و سیاسی و استقرار قبایل عرب در کنار اقوام و گروه های ایرانی بود که سیستان نیز از این تحولات برکنار نبود و بعدها گروه هایی از اعراب مانند: برخی قبایل و گروه های اجتماعی چون عیاران، خوارج و مطوعه در سیستان مستقر شدند و زمینه های اسلامی شدن سیستان را فراهم نمودند. روش تحقیق در این پژوهش بر مبنای گردآوری داده ها و اطلاعات و تحلیل و واکاوی آن ها به روش مطالعه کتابخانه ای می باشد. این پژوهش، پژوهش توصیفی- تحلیلی است.

جغرافیای سیستان

سیستان که مراجع قدیم آن را سجستان نامیده اند و از کلمه فارسی «سگستان» مأخوذ گردیده ، نام جلگه ای است در اطراف دریاچه زره و خاور آن دریاچه می شود. ارتفاعات ولایت قندهار که در امتداد هیرمند علیا ، واقع اند معروف بود به زابلستان. زابلستان به فارسی نیمروز هم نامیده می شد که به معنی سرزمین جنوبی است و چون در جنوب خراسان واقع است به این اسم نامیده شده است. اصطخری گوید: سیستان سرزمینی خرم است پر از خوردنی ها و انگور و خرما و انقوزه به مقدار زیاد

از آنجا به دست می آید و اهالی آنجا آن را در خوراکی های خود داخل می کنند و به مقدار فراوان نیز از آنجا صادر می گردد. (اصطخری، ۱۳۶۸، ص ۲۴۰)

صادرات سیستان زیاد نبوده و آنچه مقدسی ذکر نموده عبارت است از زنبیل و طناب هایی که از لیاف نخل و حصیر می ساختند. (یزدی، ۱۳۳۶: ۵۵۸)

راه های سیستان همه در زرنج مرکزیت پیدا می کرد. راه کویر که از نرماشیر که از سنیج عبور می کرد و به زرنج منتهی می گردید. از زرنج به شمال راهی که به هرات منتهی می شد از کرکویه می گذشت و از آنجا از روی پل هیرمند عبور نموده به جوین در کنار رود فره می رسید. از جوین راهی در امتداد ساحل رودخانه بالا رفته از پلی که روی رودخانه فره بسته شده بود عبور می کرد و به شهر فره می رسید. سه منزل شمال فره، شهر سفزار (سبزوار هرات) اولین شهر خراسان واقع بود. ص (لسترنج، ۱۳۶۷: ۲۶۷)

۱- سیستان در دوران خلفای راشدین

۱-۱- سیستان در زمان عمر (۱۳-۲۳هـ)

در رابطه با شروع فتح سیستان، در منابع اختلاف نظراتی وجود دارد و برخی از مورخان چون طبری و ابن اثیر، فتح سیستان را تا دوران خلیفه دوم یعنی عمر، به عقب بردهند، ولی برخی منابع دیگر چون اخبار الطوال و تاریخ سیستان این واقعه را زودتر از سال ۳۰ هجری ذکر نکرده اند. (طبری، ج ۵، ۱۳۶۲: ۲۰۱۵؛ ابن اثیر، ۱۳۶۵: ۲۶۸؛ دینوری، ۱۳۶۶: ۱۷۶؛ تاریخ سیستان، ۱۳۶۱: ۱۱۱) شاید این اختلاف روایات نیز به این دلیل باشد، که فتح سیستان در سال های آخر خلافت عمر رخ داد و سیستان تقریباً جزء آخرین نواحی مفتوحه در ایران به شمار می رفت و مهم تر این که عموماً در زمان انتقال قدرت در حکومت ها از فردی به فرد دیگر، زمینه برای ایجاد برخی آشوب ها و هرج و مرج ها فراهم می شود، که در فاصله انتقال قدرت و خلافت از عمر به عثمان نیز به دلیل اینکه ایران در مرحله بحرانی قرار داشت و میزان تسلط اعراب بر شهرهای مفتوحه کامل نشده بود، چنین بود و بسیاری از شهرهای ایران که به دست اعراب افتاده بودند و مردم برخی ولایات دوباره سر به شورش برداشتند؛ پس اعراب ناگزیر بودند بار دیگر شهرهایی را که در گذشته گرفته بودند، مجدداً فتح نمایند و همین تصرف دوباره شهرها، موجب خطاهای بسیار بر سر تاریخ گشودن شهرها در منابع شده است.

۲- سیستان در زمان عثمان (۲۳-۳۵هـ)

با به خلافت رسیدن عثمان، در زمان وی بود که نیروهای عرب در پی تعقیب و گریز یزدگرد، مجدداً بعد از چندسال دیگر که اعراب به سیستان تاخته بودند به سمت سیستان پیش رفتند (زربینکوب، ۱۳۸۵: ۲۷) و عبدالله بن عامر حاکم بصره و فارس در ابتدا فردی به نام «مجاجع» را به سیستان فرستاد که بعد از جنگ و دادن تعدادی تلفات، ناچار به بازگشت گردید و چون این خبر به عثمان رسید، ربیع

بن زیاد را با سپاهی به سوی عبدالله فرستاد و امر کرد که او را به سیستان بفرستد. (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۱۱۱، ۱۱۲؛ یعقوبی، ج ۲، ۱۳۶۶: ۵۷).

۳- تاریخ سیستان در زمان حضرت علی (ع) (۳۵-۴۰هـ)

رویدادهای مهم سرزمین های مرکزی خلافت از قبیل قتل عثمان، جنگ جمل، اختلاف میان حضرت علی و معاویه، نبرد صفین و نهایتاً رسیدن معاویه به مقام خلافت، همگی بازتاب هایی در سرزمین دور دست سیستان داشته اند که در اینجا سعی می شود به طور مختصر به آن ها پرداخته شود.

حضرت علی (ع) با شروع خلافتش به اعتبار حکومت ولایتدارانی که عثمان به این ناحیه فرستاده بود، اعتراض کرد و بعدها کوشید ضمن برکناری آن ها، ولایتدارانی را که خود برمی گزیند، به نواحی گوناگون بفرستد. اما نیروی قوی معاویه در شام و جنگ سرسختانه او در راه رسیدن به خلافت، اعرابی را که در ولایت بودند در تنگنای سختی قرار داد؛ به طوری که نمی توانستند تصمیم بگیرند که از کدام یک از دو طرف پشتیبانی کنند؛ اما به دلیل اینکه برخی از این والیان از قبیل «عبدالله بن عامر» و «عبدالرحمن سمره» هر دو از طایفه مکی امیه یا عبدشمس بودند؛ به احتمال زیاد از معاویه پشتیبانی می کردند تا حضرت علی، که چنین هم شد. (باسورث، ۱۳۷۷: ۴۵ و ۴۶)

حضرت علی در اواخر خلافتش کوشید تا «عبدالرحمن سمره» را از حکومت سیستان برادر و یک بار دیگر، ولایتداری را که خود می خواهد به سیستان بفرستد. (باسورث، ۱۳۷۷: ۴۷) پس چون حضرت از کار حرمین- دو جنگ جمل و صفین- خارج شد، بصره را به عبدالله بن عباس سپرد و طی نامه ای به وی، از او درخواست نمود تا مردی را به همراه چهار هزار تن به سیستان بفرستد. عبدالله نیز «ربعی بن کاس عنبری» (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۶۶: ۵۷؛ نویری، ج ۵، ۱۳۶۴: ۲۰۹) را با چهار هزار مرد به فرماندهی «ثابت بن ذی الحرحه حمیری» به سیستان فرستاد، چون به سیستان رسیدند، باز «حسکه» به مقابله با آنان پرداخت، ولی کشته شد و ربعی آن سرزمین را به تصرف خویش درآورد. (بلاذری، ۱۳۶۷: ۵۵۱؛ تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۱۱۹؛ نویری، ج ۵، ۱۳۶۴: ۲۰۹)

دقیقاً مشخص نیست که عبدالرحمن در این روزها کجا بوده است، ولی احتمال می رود که وی، هنوز در یکی از نواحی شرقی ایران به سر می برده و یا شاید درگیر نبردهایی در زرنج و زمین داور بوده است. به هر حال تغییرات و دگرگونی های که در سرزمین های مرکزی خلافت رخ می داد، به این معنی بود که مدت ولایتداری ربعی نیز در سیستان، نسبتاً کوتاه است؛ (باسورث، ۱۳۷۷: ۴۴) تا اینکه حضرت علی به دست ابن ملجم به شهادت رسید. (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۱۱۹)

با اینکه دقیقاً معلوم نیست که والیان منصوب از طرف امیرالمؤمنین در مدت زمان کوتاهی که در بالا ذکر شد، هر کدام چه مدتی در سیستان بوده اند، ولی همین که تعدادی از عاملان حضرت در

سیستان بودند، کافی بود که مردم سیستان، حضرت علی(ع) و نحوه حکومت عادلانه او را شناخته باشند و میان او و معاویه فرق بگذارند. (دوانی، ۱۳۸۴: ۶۳)

۲-سیستان در زمان حکومت امویان

بعد از خلفای راشدین نوبت به زمامداری حکام اموی می رسد. در زمان امویان نیز جریان فتح و کشمکش همچنان ادامه دارد؛ چرا که در سراسر دوره اموی، مردم این ناحیه با امویان، یکدلی و همراهی نداشتند و جز به زور تسلیم آنان نمی شدند. حتی در زمان شورش های مسلمانان برضد خلیفه سوم، اوضاع سیستان آشفته گردید و نافرمانی در این ناحیه تا استقرار کامل قدرت معاویه ادامه یافت. تنها بعد از لشکرکشی متعدد امویان و سرکوب شورش های مردمی، آرامشی شکننده و ناپایدار پدید آمد که البته آن هم با خروج یا کاهش تعداد سپاه اموی از بین می رفت و گاهی نیز به اخراج حاکمان عرب از سیستان منتهی می شد. (شجاعی صایین، ۱۳۷۶: ۸۲) در کل فتوحات در شرق تا حدی مشکل بود و هر جا که در این ناحیه پادگان های نیرومند عرب موجود بود، روابط میان فاتحان و بومیان، چندان مطلوب نبود به طوری که یک مورد در سیستان، عربان را اهریمن دانسته اند و در موارد دیگر نیز نبردهایی میان مسلمانان و غیرمسلمانان درمی گرفت و گاهی ایرانیان جدیدالاسلام در شرق برای هواخواهی مردم بومی با اعراب در افتادند؛ از سویی دیگر مردم شرق به دلیل اینکه سلحشورتر بودند، سرکشی های بیشتری از خود نشان می دادند. (فرای، ۱۳۶۳: ۱۱۲)

در زمان امویان، سیستان در میان تقسیمات کشورهای اسلامی، ضمیمه بصره بود (زیدان، ۱۳۶۶: ۷۹) و بزرگترین دشمن اعراب در زمان امویان در این ناحیه، فرمانروایی به نام و لقب «زنبیلان» یا «رتبیلان» بودند که به عقیده برخی از نویسندگان، این لقب مفهوم چیزی است مانند پیشوا یا خادم که این رتبیلان در قرون نخستین اسلامی، مشکلات بسیاری را برای عمال حکومتی ایجاد می نمودند؛ چرا که در سرزمین های زیر فرمان رتبیلان از قبیل رنج، زمینداور و زابلستان از جنوب غربی تا شمال شرقی اعراب با پایداری های فراوان روبرو گشتند. (فرای، ۱۳۶۳: ۹۴) رتبیلان مانع گسترش نفوذ اسلام شده و جنگاور علیه مسلمانان فراهم می نمودند. چنان که ماوراء النهر تا مدت ها دارالحرب به شمار می رفت، جنوب افغانستان کنونی هم سدی در برابر اعراب و پیشروی آنان بود و عموماً دولت اموی به سبب آشوب خارجیان از پس رتبیلان بر نمی آمد. آنان گاهی با قطع نمودن ارسال خراج به خزانه اسلام نیز اعلام استقلال می نمودند و در طول حکومت اموی به صورت مشکلی عمده برای خلفا درآمد می نمودند، به طوری که همواره حکام اموی مجبور بودند قسمتی از وقت خویش را صرف مبارزه با این حکام نمایند. (فرای، ۱۳۶۳: ۱۰۹)

روی هم رفته سیستان در آغاز فتوحات، مهم تر از خراسان به شمار می رفت، ولی پس از قدرت گیری امویان خراسان به دلیل قرار گرفتن در معرض حملات ترکان، آشکارا اهمیت بیشتری یافت. در زمان امویان، سیستان شاهد قیام هایی از سوی ناراضیان حکومتی است؛ زیرا رفتار متعصبانه اعراب در

مورد غیرعرب و اعمال تبعیض بین موالی و مسلمانان عرب و روحیه مساوات طلبی موالی و تعیین برخی عاملان سختگیر و ظلم و ستم و سختگیری بیش از حد آنان به مردم چون حجاج دست به دست هم داده و زمینه های نارضایتی و قیام را علیه سلطه اعراب اموی فراهم می نمود، که از جمله این قیام ها، می توان به قیام «ابن اشعث» در زمان خلیفه اموی، عبدالملک اشاره نمود. (همان: ۹۴)

والیان سیستان از زمان معاویه تا عبدالملک بن مروان (۴۱ - ۸۶هـ)

قبل از هر چیز باید خاطر نشان شد که از این زمان به بعد افراد بسیاری در سیستان به ولایتداری میرسند که مدت حضورشان در این ناحیه و اقداماتی که انجام می دهند از لحاظ درجه اهمیت با هم متفاوت بود و در اینجا بیشتر سعی شده به افرادی که اقدامات مهم تری در سیستان انجام داده اند، پرداخته شود.

۲-۱- سیستان در زمان معاویه (۴۱ - ۶۰هـ)

الف) آمدن عبدالله بن عامر در سال ۴۱ هجری به سیستان

معاویه در سال چهل و یک هجری به خلافت رسید و بصره، سیستان و خراسان را به عبدالله بن عامر سپرد. (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۱۲۰؛ ابن خلدون، ۱۳۸۸: ۵؛ طبری، ج ۷، ۱۳۶۲: ۲۷۲۶) عبدالله بن عامر همراه با سپاهی انبوه که در رأسش احنف بن قیس و بزرگان و سادات و عرب و عجم بودند، وارد سیستان شد. احنف که توسط عبدالله زودتر به سیستان فرستاده شده بود، با عهد و پیمانی که با مرزبانان و اسپهبدان بست، سیستان را آرام کرد. عبدالله بن عامر نیز بعد از تصرف سیستان با مردم این ناحیه به نیکی رفتار نمود؛ سپس از آنجا به سمت نیشابور رفت و خلیفه ای را از جانب خود در سیستان گمارد. (سیستانی، ۱۳۴۴: ۵۰) سیستان به مدت دو سال در روزگار معاویه در دست وی بود. (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۱۲۰)

ب) ولایتداری ربیع الحارثی در سال ۴۶ هجری

معاویه بصره و خراسان و سیستان را به زیاد بن ابیه داد (طبری، ج ۷، ۱۳۶۲: ۲۷۸۳) که احتمالاً از سال ۴۳ تا ۴۶ هجری سیستان در دست زیاد بوده است. زیرا از والی دیگری نام برده نشده است و زیاد نیز ربیع حارثی را به سیستان فرستاد. (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۱۲۰؛ البلدان، ۱۳۶۶: ۵۸) مهم ترین اقدامات ربیع در سیستان عبارت بودند از اجبار مردم سیستان به علم آموزی و آموزش قرآن و تفسیر، که رفتار عادلانه ربیع نیز تأثیر بسیاری در گرویدن زرتشتیان به اسلام داشت. از دیگر اقدامات مهم وی در سیستان، ایجاد دیوان خراج و برخی مشاغل از قبیل مستوفی مشرف، معتمد و... بود که همه را به تدبیر و با مشورت حسن بصری ایجاد نمود. (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۱۲۰ و ۱۲۱؛ سیستانی، ۱۳۴۴: ۵۰)

از رویدادهای مهمی که در زمان زمامداری وی اتفاق افتاد، این بود که کابلشاه به مخالفت با مسلمانان پرداخت و مسلمانان ناحیه کابل را بیرون راند. از سویی دیگر رتبیل هم علاوه بر غلبه بر

زابلستان و رُخج تا بست پیشرفت (بلاذری، ۱۳۶۷: ۵۵۳) ربیع نیز در سال ۴۷ هجری به بست و رُخج وارد شد و با شکست دادن رتبیل راهی سرزمین هندوان گردید. او پس از بازگرداندن اموال غارتی مردم به سیستان بازگشت. در نهایت زیاد بن ابیه ربیع را از سیستان برکنار کرد و عبیدالله بن ابی بکره را به سیستان فرستاد. (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۱۲۱؛ یعقوبی، ج ۲، ۱۳۶۶: ۵۸).

ولایتداری عبیدالله بن ابی بکره در سال ۵۱ هجری و برادرش عباد بن زیاد

حکومت عبیدالله بن ابی بکره در سیستان با دوران ربیع از برخی جهت متفاوت بود؛ زیرا از طرف زیاد به وی فرمان داده شد، هنگامی که وارد سیستان گشت شاپور، بزرگ هیربدان را بکشد و آتش های زرتشتیان را نیز خاموش کند. پس او با این هدف وارد سیستان شد و با این وضع دهقانان و زرتشتیان سیستان، قصد عصیان و اعتراض نمودند. (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۱۲۲) پس مسلمانان سیستان نیز معترض این امر گشتند و استدلال نمودند که در زمان پیامبر و حضرت علی(ع) به آنانی که مسلمان نمی شدند، معترض نشده و حکومت اسلامی با گرفتن جزیه، صلح با آنان را جایز دانست و از سویی دیگر ابراز داشتند که هر وقت به دیدن معابد و آتشکده های زرتشتیان می روند، هر ساعت شکری تازه بر اسلام می گذارند (سیستانی، ۱۳۴۴: ۵۱ و ۵۰ ترکمنی آذروپرگاری، ۱۳۸۰: ۸)

اعتراض مسلمانان و شورش زرتشتیان، باعث نامه نگاری هایی با شام در این رابطه شد و سرانجام این فرمان لغو گردید. عبیدالله نترس از نبردهایی با رتبیل و با مرگ «زیاد بن ابیه» به حکومت خراسان گماشته شد و برادرش «عباد بن زیاد» را به حکومت سیستان گماشت (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۱۲۲ و ۱۲۳؛ بلاذری، ۱۳۶۷: ۵۵۴) که عباد نیز تا زمان مرگ معاویه والی سیستان بود. (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱، ۱۲۵؛ نویری، ج ۷، ۱۳۶۴: ۱۳۱)

۲-۲- سیستان در زمان یزید (۶۰ الی ۶۴ هجری)

بعد از مرگ معاویه، نوبت به فرزندش یزید می رسد که زمامداری او، فصل تازه ای را در تاریخ اسلام می گشاید. از خصوصیات شخصی وی، می توان به این موضوع اشاره کرد که یزید به جهت بزرگ شدن در قبیله، بهره ای از تربیت دینی نبرده و تربیتی بیابانی داشت و متأسفانه پس از آنکه جانشین پدرش می شود، مشاورانی هم که دورش را می گیرند در کار تقوا و دین و شناختن مردم بهتر از وی نبودند. یزید فردی بود که حتی ظاهر اسلام را هم رعایت نمی کرد و از شرابخواری و قماربازی پیش روی مردم ابایی نداشت. (شهیدی، ۱۳۸۵: ۱۸۱) او زمانی که به حکومت می رسد برخورد خشن و ناآگاهانه ای را در پیش می گیرد و حسین بن علی را که در دوران خلافت معاویه، حاضر به بیعت با یزید به عنوان ولیعهد نشده بود؛ بین مرگ یا بیعت مخیر می سازد و زمینه های قیام و فاجعه غم انگیز کربلا را پدید می آورد. (محمدی ملایری، ۱۳۷۹: ۴۸ و ۴۹) با آگاهی مردم سیستان از واقعه کربلا، زمینه شورش در سیستان در زمان حکومت یزید فراهم گردید. استدلال آنها این بود که یزید راه نیکی در پیش نگرفت که با فرزندان رسول خدا چنین کرد. عباد هم سیستان را به مردمانش سپرده با مقداری

پول که در بیت المال جمع شده بود، به همراه غنایم کابل و دیگر مال‌ها به بصره بازگشت. «عبیدالله بن زیاد» نیز برادرانش به نام‌های «یزیدبن زیاد» و «ابوعبیده زیاد» را در سال ۶۱ هجری به سیستان فرستاد؛ (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۱۲۷ و ۱۲۸) که البته در منابع دیگر از قبیل فتوح البلدان آمده است که «سلم بن زیاد» که از سوی یزید به ولایتداری خراسان و سیستان رسید، برادرش یعنی «یزید بن زیاد» را به سیستان می‌فرستد. (بلاذری، ۱۳۶۷: ۵۵۴)

اما در این رابطه که دقیقاً چه کسی به این عزل و نصب‌ها زده و این اختلافات در منابع نشان دهنده این موضوع است که بافت و ساخت قدرت در شرق مبهم بوده است و توانایی و ولایتداران خلیفه در بصره یا خراسان در تعیین و گماردن برگزیدگانش به حکومت تا حدی به قدرت شخصی خود آنان در برابر قدرت خلیفه بستگی داشته است؛ اما آنان این امتیاز را داشتند که به صفحه عمل نزدیکتر بودند و در صورت بروز بحران می‌توانستند به سرعت دست به کار شوند. به هر تقدیر قرارداد کارگزاری در مقامی که در حوزه‌ی اختیارات کس دیگری قرار داشت، امتیازی بود که با غیرت و تعصب آن‌را نکه می‌داشتند. (باسورث، ۱۳۷۷: ۹۹)

۲-۳- حکومت یزید بن زیاد و طلحه الطلحات

یزید با سیرت و راه و روشی نیکو به سیستان آمد. پس مردمان کابل سر به شورش برداشتند. یزید با سپاه به آنجا رفت و طی جنگ سختی که میانشان در گرفت، مسلمانان بسیار کشته و اسیر گشتند که ابوعبیده نیز جزء اسرا بود و جماعتی بزرگ از عباد و بزرگان آنجا شهید شدند. (تاریخ سیستان، ۱۳۷۷: ۱۲۸؛ ابن‌اثیر، ۱۳۶۵: ۳۹۰؛ بلاذری، ۱۳۶۷: ۵۴۴) بعد از او طلحه به سیستان آمد، پس نماینده‌ای فرستاد و ابوعبیده و اسرانی که با وی بودند پانصد هزار درهم باز خرید. بعد از آن به بست رفته، نظم و آرامشی در آنجا برقرار ساخت و به سیستان بازگشت. وی فردی شجاع و با سخاوت بود و با مردم سیستان چنان عادلانه رفتار کرد که همه به نامش سوگند یاد میکردند. بعد از طلحه نیز افراد دیگر روی کار آمدند تا اینکه یزید مرد و حکومت به دست معاویه بن یزید افتاد. (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۱۲۸-۱۳۱)

معاویه بن یزید نیز در سال ۶۴ هجری حکومت بسیار کوتاهی در حدود شش ماه داشت و سیستان از زمان وی تا حکومت عبدالملک در دست فردی به نام عبدالعزیز بود که به دلیل کوتاه بودن مدت زمامداری‌اش از آوردن نام وی به صورت مجزا خودداری نمودیم. (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۱۳۱ و ۱۳۲)

۲-۴- سیستان در زمان عبدالملک بن مروان (۶۵-۸۶ هجری

الف) ولایتداری عبیدالله بن ابی بکره در سیستان به روزگار حجاج

عبدالملک بعد از عبدالعزیز حکومت نواحی عراق، خراسان و سیستان را به حجاج سپرد (ابن خلدون، ۱۳۸۸، ۹۵) و او نیز از طرف خود والیانی را در سیستان به سمت اداره کردن این ناحیه گماشت که «عبیدالله بن ابی بکره» از جمله آنان بود. (طبری، ج ۸، ۱۳۶۲: ۱۳۶۱؛ یعقوبی، ج ۲، ۱۳۶۶: ۵۷)

عبیدالله با سپاه وارد سیستان گشت. چون به نزدیک سیستان رسید، حریش بن بسطام که سپهسالاری اش را برعهده داشت، پیش از او با سپاهی بزرگ وارد سیستان شده و با مردمانش به جنگ پرداخته بود. در تاریخ سیستان آمده است که این جنگ با خوارج سیستان رخ داده؛ اما در رابطه با وقوع این جنگ و طرفین جنگ در منابع اختلاف نظر وجود دارد. به عنوان مثال در تاریخ سیستان اشاره شده است که جنگ مزبور از قول برخی دیگر از منابع از قبیل فتوح البلدان با ترتیب رخ داده و «شریح بن هانی حارثی» نیز در این جنگ به قتل می رسد، ولی از قول تاریخ سیستان کیفیت جنگ چنین شرح داده شده است که طی آن خوارج جنگ سختی کرده و مردم بسیاری را نیز به قتل رساندند. پس در سپاه حریش، گرسنگی و تشنگی افتاد و بدین سبب تعداد زیادی از سپاهیان کشته شدند که شریح بن هانی نیز برخلاف نظر بلاذری در میان کشته شدگان این جنگ بوده است و نهایتاً سپاهیان با شکست، وارد زرنج گردیدند. مردم شهر به ایشان غذا دادند و به دلیل زیاده روی در خوردن غذا همه سپاهیان مردند به طوری که کسی از آن سپاه باقی نماند و اعرابی که بعد از ایشان آمدند، با دیدن این وضعیت سپاهیان را جیش الفناء نام نهادند. سپس عبیدالله بن ابی بکره در سال ۷۸ هجری به سیستان آمد و تولیت خراج را به فرزندش سپرد. (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۱۳۶) حجاج نیز فردی را نزد عبیدالله فرستاد و به وی پیغام داد با مسلمانانی که در اختیارش می باشند به جنگ با ترتیب رود و تا زمانی که سرزمینش را غارت قلعه هایش را ویران و جنگاورانش را نکشته و فرزندانش را به اسارت نگرفته است، بازنگردد. (طبری، ج ۸، ۱۳۶۲: ۳۶۶۴، ۳۶۶۵) و نیز در حالی که سیستان را به پسرش سپرده بود، از راه بیابان با سپاهی بزرگ به بست رسید. زنبیل هم در مقابل با سپاهیان به مقابله با وی شتافت. (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۱۳۶ و ۱۳۷) طی جنگی که میانشان درگرفت عبیدالله در سرزمین ترتیب ویرانی ها بر جای گذاشته و اموالی از ایشان را به غنیمت گرفت. در مقابل یاران ترتیب نیز سرزمین ها را تخلیه کرده و مسلمانان به شهر که هجده فرسنگ با آن فاصله داشت رسیدند. در مقابل یارانش ترتیب هم گردنه ها و دره ها را بسته و مسلمانان را در روستاها رها کردند، به طوری که پنداشتند به هلاکت افتاده اند. در نهایت صلحی میان طرفین ایجاد شد که بر مبنای آن مقرر گردید پانصد هزار و به قول برخی منابع هفتصد هزار درهم از سوی عبیدالله به ترتیب پرداخته شود. (فتوح البلدان، ۱۳۶۷: ۵۵۶؛ طبری، ج ۸، ۱۳۶۲: ۳۶۶۴، ۳۶۶۵؛ ابن خلدون، ۱۳۸۸: ۹۵ و ۹۶) هم چنین مقرر شد عبیدالله سه پسر خود را به عنوان گروگان به ترتیب سپارد و عهدنامه ای بنویسند بر این قرار که تا آن هنگام که بر

زاممداری اش پابرجاست یا رتبیل به نبرد نپردازد. پس شریح بن هانی در حالی که عبدالله را تشویق به جنگ می نمود به وی گفت: از خداوند بترس و با این قوم نبرد کن. در نتیجه نبردی میانشان درگرفت که طی آن شریح به قتل رسید و سپاهیان نیز راه فرار در پیش گرفتند و بسیاریشان از تشنگی و گرسنگی مردند. (بلاذری، ۱۳۶۷: ۵۵۵ و ۵۵۶، یعقوبی، ج ۲، ۱۳۶۶: ۵۷) تعدادی دیگر که جان سالم به در بردند جماعتی از مسلمانان، آنان را یافته و غذا دادند ولی چون سیر می شدند، می مردند. (طبری، ج ۸، ۱۳۶۲: ۳۶۶؛ ابن خلدون، ۱۳۸۸: ۹۶) و عبدالله نیز از غم این مصیبتها و گوش دردی که به وی عارض شده بود، مرد. (بلاذری، ۱۳۶۷: ۵۵۷؛ تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۱۳۷) در نهایت حجاج در طی نامه ای به عبدالملک اجازه خواست تا به سرزمین رتبیل لشکرکشی کند. عبدالملک نیز پاسخ مثبت داده و حجاج چهل هزار سپاهی از کوفه و بصره بسیج نمود و به غیر از عطایای آن دو هزار درهم نیز میانشان تقسیم کرد و با مجهز ساختنشان به اسبان راهور و سلاح های کامل عبدالرحمن بن اشعث را فرماندهی آنان نمود. (ابن خلدون، ۱۳۸۸: ۹۶)

۲-۵- سیستان در دوران ولیدبن عبدالملک تا پایان دوران خلافت مروان بن محمد

(۸۶-۱۳۲ هجری)

از دوران خلافت ولیدبن عبدالملک تا پایان دوران مروان بن محمد، افراد بسیاری از سوی خلفا و عاملانشان به ولایتداری سیستان رسیدند که مدت زمان زمامداریش با هم متفاوت بود و در اینجا بیشتر سعی شده به طور موجز و مختصر به حوادث مهم این فاصله زمانی پرداخته شود که می توان به موارد زیر اشاره کرد:

- بحث نبرد با رتبیل و صلح با وی که همچنان پابرجا بود و در دوران «ولیدبن عبدالملک» نیز ما همواره شاهد نبرد و صلح با او می باشیم. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۶۶: ۲۴۱؛ تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۱۴۴)

- دوران هشام (۱۰۵-۱۲۵ هجری قمری): در این دوران ما با قدرت گیری خوارج و غلبه شان بر سیستان و شورش رتبیل و آمدن زلزله ای سخت در سیستان مواجه هستیم. (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۶۶: ۲۸۸؛ تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۱۴۸ و ۱۴۹)

- دوران «ابراهیم بن ولیدبن عبدالملک» (۱۲۵-۱۲۶ هـ ق): از رویدادهای مهم همزمان با وی می توان به جنگ فرقه ای میان بنی بکر و بنی تمیم دو قبیله مهاجر عرب ساکن در سیستان اشاره نمود؛ که این ها نیز از همان قبایل مهاجری بودند که به دنبال فتوحات اسلامی و حتی مقارن به آن به نقاط مختلف ایران مهاجرت نمودند و ورودشان به ایران نیز چنین بود که در ابتدا به صورت دسته های مهاجر کنار چشمه یا شهری فرود می آمدند و خیمه های خود را برپا می کردند و با اهل محل به دوستی یا دشمنی کنار می آمدند. گاه دهقانان و مجوسان را می کشتند و دارایی و املاکشان را تقسیم می کردند و با دادن نامه و پیغام به خویشان و نزدیکانشان، آنان را نیز به نزد خود فرا می خواندند؛ به طوری که به تدریج اطراف شهرها از مهاجر نشینان تازه عرب پر شد و اعراب در کنار

ایرانیان می زیستند و نهایتاً وضع به جایی رسید که اعراب مهاجر در شهرها محله هایی مخصوص به خود داشتند و در خارج از شهرها نیز به کشاورزی و دامداری می پرداختند؛ اما در دنباله فتوحات اسلامی این انتشار عرب در داخل سرزمین های ایران از طریق کوفه و بصره انجام می گرفت و بیشتر مهاجرینی که به سیستان و خراسان می آمدند از بصره بودند و در سیستان و شرق خراسان غلبه با طوایف بکر و تمیم بود.

از ویژگی های این قبایل تعصب و اختلافات قبیله ای بود که از زمان قدیم میان اعراب شمالی و جنوبی وجود داشت و در بین این مهاجرین نیز همچنان باقی بود. (زرین کوب، ۱۳۸۹: ۳۶۷ و ۳۶۸) به طوری که این دشمنی های قبیله ای در شام و عراق، در پایان دوران اموی در سیستان نیز گردید. (فرای، ۱۳۶۳: ۱۱۰)

اما بنی بکر از یاران «قطری بن الفجاه»، از بزرگان و عظماء خوارج و از ربیعیه بودند و این در حالی بود که بنی تمیم از طایفه مخالف یعنی مضرى ها بودند. اوضاع در این زمان در رابطه با این دو طایفه و اختلافشان به نحوی شده بود که جنگ و نبرد تمام سیستان را فراگرفته بود. بدین ترتیب که اگر عاملی از بنی تمیم در سیستان می گمارند، بنی بکر از آن نافرمانی می کردند و اگر از بین بنی بکر قرار می دهند، بنی تمیم سر به شورش برمی داشتند و برطبق روایتی که در تاریخ سیستان آمده است، میان عامل قبلی سیستان «سوارین الاشعر» که از بنی تمیم بود و عامل جدید «بحتری بن سهلب» که از بنی بکر بود جنگی سخت درگرفت که طی آن مردم بسیار و هفتاد پیرمرد کشته شدند. بدین سبب جنگ را واقعه الشیوخ نام نهادند. این کشمکش ها آن قدر ادامه یافت تا سرانجام مروان به خلافت برخاست و ابراهیم خود را خلع و مروان به حکومت رسید. (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۱۵۲ و ۱۵۴)

- «مروان بن محمد» یا «مروان حمار» در زمان وی در خراسان و سیستان و عراقین فتنه ی بزرگی ایجاد شد و با روی کار آمدن ابومسلم که مدعی دعوت عباسیان گردید، مالک بن هیشم را با سی هزار مرد به سیستان فرستاد تا نهایتاً نوبت به زمامداری سفاح از عباسیان رسید. (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۱۵۴ و ۱۵۵)

نتیجه گیری

با فروپاشی پادشاهی ساسانی و با استقرار حاکمیت عرب و دین اسلام، سیستان نیز همچون دیگر ایالات دستخوش تحولات عمده ای گردید و سیستان تبدیل به ایالتی مهم گردید. در این مرحله سیستان دیگر ایالتی برتر و ولیعهد نشین نبود و به تدریج به سطح یک ایالت تابع تنزل پیدا کرد، به طوری که حکام و والیان از سوی حکام بصره و خراسان تعیین می شدند. امرای عرب جای والیان و خاندان های ایرانی را در ساختار سیاسی ایالت سیستان اشغال کردند و گروه های عرب، قبیله در

۱. مروان بن محمد یا «مروان حمار» (۱۲۶-۱۳۲ هـ ق): کنیه وی ابا عبدالملک بود و او را لقب مروان حمار داده بودند.

شهرهای مهم زرنگ، بست و... مستقر شدند. این جابه جایی در قدرت و جمعیت، ساختار اجتماعی را بر هم زد و نیروی فاتح را به نیروی غالب تبدیل نمود. در همین راستا ساکنان بومی و کهن که شامل دهقانان، خاندان های اشرافی، روحانیون و کشاورزان می شدند، به شکل های مختلف ایستادگی، مقاومت و شورش خود را به حاکمان وقت نشان دادند.

دوری این ایالت از مرکز خلافت نیز مزید بر علت گردید و رفته رفته سیستان را به جایگاه امنی برای استقرار نیروهای شورشی مخالف خلافت مانند خوارج، مطوَّعه و عیاران تبدیل نمود. مردم سیستان تلاش کردند با شورش افرادی مانند ابن اشعث

منابع و ماخذ

۱. اصطخری، ابوسحاق ابراهیم، (۱۳۶۸) مسالک و ممالک، به اهتمام ایرج افشار، تهران، علمی و فرهنگی.
۲. ابن اثیر، عزالدین، (۱۳۶۵) الکامل، ترجمه: محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران دنیای کتاب، ج ۵،
۳. ابن خلدون، ابوزید عبدالرحمن بن محمد، (۱۳۸۸) العبر، ج ۲، ترجمه: محمدابراهیم آیتی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی،
۴. بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، (۱۳۶۷) فتوح البلدان، ترجمه: محمد متوکل، بی جا، نشر نقره،
۵. باسورث، ادموند کلیفورد، (۱۳۷۷) تاریخ سیستان از آمدن تازیان تا برآمدن دولت صفاریان، ترجمه: حسن انوشه، تهران، امیرکبیر،
۶. تاریخ سیستان، (۱۳۸۱)، به تصحیح: ملک الشعراء بهار، تهران، معین، ج ۲،
۷. ترکمنی آذر، پروین و پرگاری، صالح، ۱۳۸۰ تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفاریان و علویان، تهران، سمت،
۸. زیدان، جرجی، (۱۳۶۶)، تاریخ تمدن، ترجمه: علی جواهر کلام، تهران، امیرکبیر،
۹. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۹)، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران، امیرکبیر،
۱۰. سیستانی، ملک‌شاه حسین بن ملک غیاث الدین محمد بن شاه محمود، (۱۳۴۴)، احیاء الملوک، به اهتمام: منوچهر ستوده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب،
۱۱. شهیدی، جعفر، (۱۳۸۳)، تاریخ تحلیلی صدر اسلام، تهران، مرکز نشر دانشگاهی،
۱۲. شجایی صابین، علی، (۱۳۷۶)، تاریخ تکوین دولت صفاری، تهران، اهل قلم،
۱۳. لسترنج، (۱۳۶۷) جغرافیای تاریخی سرزمین های شرقی، ترجمه محمود عرفان، انتشارات علمی و فرهنگی،
۱۴. طبری، محمد بن جریر، (۱۳۶۲)، تاریخ طبری، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، ج ۷، ۸، تهران، اساطیر،
۱۵. فرای، ریچارد، (۱۳۶۳)، ن، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه: مسعود رجب نیا، تهران، سروش،
۱۶. محمد ملابری، (۱۳۷۹)، محمد، تاریخ و فرهنگ ایران از دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، ج ۱، تهران، توس،

۱۷. یعقوبی، ابن واضح، (۱۳۶۶). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ترجمه: محمدابراهیم آیتی، تهران، علمی و فرهنگی، ج ۲.
۱۸. یعقوبی، ابن واضح، (۱۳۶۶). البلدان، ترجمه: محمدابراهیم آیتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، یزدی. شرف الدینعلی. (۱۳۳۶) ظفرنامه. به کوشش محمد عباسی. تهران. امیرکبیر.

